



۲۰۱۶/۰۶/۲۷



غلام حضرت

مکتی بر بحث های داغ تاریخی که در این اواخر جریان دارد

درین اواخر بحث های داغ تاریخی بین سه تن از دانشمندان علم تاریخ (آقایان سیستانی، کاکر و زمانی) توجه علاقه مندان مسائل تاریخی را سخت به خود جلب نموده است.

اینکه استدلالات و تشریحات و توجیحات کدام یک ازین اشخاص دانشمند قرین به حقیقت می باشند، از درک آدم کم سواد همچو بنده، به دور است، اما آنچه که موجب رنجش خاطر بنده و شاید بسیاری از خوانندگان عزیز و منصف و وطن دوست شده، اینست که کاش این دانشمندان محترم بدون اینکه بر شخصیت یکدیگر بتازند و مسائل شخصی و خانوادگی یک دیگر را افشاء نمایند، به روش علمی و به دور از بیان احساساتی، نوشته های یک دیگر را به شکل عالمانه و منصفانه نقد می کردند که هم در شأن علمی شان بود و هم جلوگیری از سوء استفاده ها و چک چک های بعضی افراد که (استعداد انفجار عقده های شخصی و غیر ملی در خود پرورانده است) صورت می گرفت.

من فقیر به این عقیده هستم که انکار یا اعتراف به حقایق مسائل تاریخی صد سال اخیر یک مقوله است و بنیان گذاری اصول زندگی سیاسی و اجتماعی نوین یک مقوله دیگر.

شاید مشکل بنده در نحو افاده منظوم باشد، من می خواهم عرض کنم که " موزیم" یک شهر از ارزش والای برخوردار میباشد " ولی نباید " اهمیت " پارلمان را قربانی " ارزش " موزیم نمود.

کما اینکه ارزش یک کیلو زعفران بسیار بسیار بلند میباشد تا ارزش یک کیلو گندم و آرد، ولی اهمیت یک کیلو آرد بیشتر از اهمیت زعفران میباشد، گندم و آرد باعث ادامه زندگی میباشد ولی زعفران با وجود ارزش خود باعث زنده ماندن و نماندن نمیشد البته در جهش اقتصاد رول مهم میتواند داشته باشد، بنأ به رول " اهمیت " و " ارزش " و کاربرد کاملاً متفاوت یکدیگر آن باید معترف بود.

اینکه ما امروز نباید خود را وابسته به نیاز رول " تاریخ " یا همانا موزیم نمائیم، و ارزش موزیم را قربانی اهمیت پارلمان و حکومت صالح تلقی کنیم، دلایل منطقی داریم که هیچ پوهاند و پوهاند نما قادر به نادیده گرفتن آن نخواهد بود:

من یک آدم چهل ساله یا پنجاه ساله می باشم، پدرم مفتی و خطیب شهر، منشی عمومی کمیته مرکزی یک حزب چپ یا راست، قوماندان فرقه هفده هرات، وزیر خارجه، آب زردک فروش و لبلبو فروش و یا هر کاره ای که بود، بود، من با مراجعه مکرر به رقاص خانه های شهر خود روزی عاشق یک زن رقاصه شدم و با هم به توافق رسیدیم که

او با رقصه گری وداع کند و ازدواج کنیم، بعد از عروسی صاحب چهار اولاد شدیم، هر دوی ما در چگونگی تعلیم و تربیه اولاد ها مساعی به خرج دادیم و آنها را بر خطررنیل زندگی آبرومندانانه هدایت نمودیم، اگر یک روزی اولاد های ما از تاریخ و سابقه من و مادرش سؤال ها را نزد ما مطرح کنند (چون فرد هم مثل یک جامعه از تاریخ چند بُعدی برخوردار می باشد)، من و مادر شان با کمال احترام و شوق و ذوق، گذشته خویش را به آنها تشریح خواهیم نمود، اینکه تشریح من و مادرش در چگونگی انتخاب مسیر زندگی اولاد های ما چه نقش بازی خواهد نمود، جوابش بسیار روشن و ساده می باشد (ه ی چ).

یک مثال بسیار عینی و غیر قابل انکار دیگر:

در جهان (در بین مردم با سواد و حتی کم سواد) آدم های بسیار معدودی یافت خواهند شد که با این اسامی آشنا نباشند و حتی بسیاری شان در ارتباط با حوزه های کاری و فکری خود به این اسامی احترام قائل نباشند، این اسامی عبارت اند از:

"سقراط"، "فیثاغورث"، "افلاطون"، "ارسطو"، "سکندر"، "اکادمی"، "جمهوریت"، "قانون"، "دیموکراسی"، "المپیک، ابداع نامها و اصطلاح های محرک علم فزیک، تشریح فلسفه متافزیک و . . .

این اسامی فوق تمام شان فقط مربوط یک کشور می باشند یعنی یونان یونان و یونان از نظر وسعت جغرافیائی، کوچک تر از کشور عزیز ما.

ارزش یک ورق یا صفحه نوشته های فلاسفه اش و ارزش یک مجسمه بینی بُریده و گوش پُریده سکندر یا الکساندر از اعتبار بسیار بالای فرهنگی و علمی برخوردار می باشد، اما نگاهی بیندازیم به وارثین این سرمایه های بزرگ علمی و فرهنگی یعنی یونانی های قرن بیست و یکم و دهه دووم یعنی امروز جمعه ساعت دو و نیم ظهر:

فاسد ترین کشور روی زمین (فساد اداری)، به اعتبار اینکه یک کشور اروپائی آنها مشمول حوزه یورو.

اگر کمک های آلمان و سایر اقتصاد های قوی اروپا نمی بود امروز یونان نه اینکه از هر نظر از پا در می آمد بلکه مردمش روزها و هفته ها از رفتن به تشناب بی نیاز می شدند، با وجود دریافت کمک های زیاد امروز به فقر آبرومندانانه رو آورده و حاضر است جزیره های کوچک و دور افتاده خود را در معرض فروش قرار بدهد. سؤال اینجاست که آیا مقوله افتخار ورزی به گذشته های تاریخی مردم یونان با مقوله ایجاد یک حکومت صالح، دو مقوله جداگانه نیست؟

اما بر می گردم به اصل موضوع.

من منحصیث یک هموطن و منحصیث یک خواننده نوشته های این سه دانشمند گرامی و منحصیث یک شاگرد شاگرد شاگرد شاگرد (که باید در یک مسیر در حرکت می بودند حد اقل در مسائل بزرگ ملی، که متأسفانه نیستند) فقط سه سؤال خورد و ریزه ازین سه دانشمند دارم، که امیدوارم آنها قابل جواب دادن بدانند:

از جناب آقای دکتر کاکر احترامانه می پرسم که در صورت صحت ادعای عدم دست داشتن دولت امپریالیستی انگلیس در ناکام ماندن ادامه حکومت امانی، آیا ایجاد خط ظالمانه دیورند (که ضررش کمتر از سقوط دولت امانی نبود و نیست) نیز محصول عملکرد حلقه های ارتجاع داخلی بوده؟

از جناب آقای کاندید اکادمیسن سیستانی احترامانه می پرسم که اگر سقوط دولت امانی و آوردن محمد نادر خان محصول برنامه ریزی انگلیس تلقی گردد پس آیا به این نتیجه نباید رسید که به مجرد سقوط دولت امانی از نادر خان

تا داؤد خان، بر این سرزمین باید سیطره انگلیس حکمفرما می بود؟ و نقش و سیطره پنهانی شوروی نادیده گرفته باید شود یا می گردید؟

از جناب آقای داکتر زمانی احترامانه می پرسم که:

بعضی اوقات مشاهده و چشم دید ظاهراً نا چیز یک رویداد نظامی توسط یک چوپان و یک ساریبان در گوشه ای از دشت پهناور و یا دامنه کوهساری، می تواند در چگونگی توضیح سیاسی - نظامی، شک و تردید بسیار بزرگ تولید کند و حتی شکل تشریح و تلقی آن رویداد را با دگرگونی مواجه بسازد.

مرحوم ابراهیم عطائی نیز یک تاریخ نگار اماتور و مختصر ولی وطن دوست و مدافع مردم بود و دلش به حال این مردم می سوخت، ایشان گرچه از نظر تاریخ نگاری در سطح و سویه شما سه عزیزان محترم نبود ولی بعضی حقایق را به دور از انگیزه های منفی بر زبان آورده است که سخت مورد توجه و اعتناء می باشد. ایشان در جایی می نویسد:

در تاریخ سیاسی افغانستان هیچ زن فتنه انگیزی به اندازه مادر بارکزایی امان الله خان از نفوذ بی حد و حصر برخوردار نبود، همین نفوذ زیاد باعث گردید که تشکیلات اداری - دولتی شاه جوان با یک دنیا مشکلات مرئی و غیر مرئی مواجه شود. آیا شما در نوشته های تاریخ انکارانه تان با این موضوع و شدت تأثیر آن تماس گرفته اید و آنرا یکی از ده ها علل ناکامی پیش برد برنامه های مردمی شاه جوان (که بعضی از برنامه های شان واقعاً نه تنها قبل از وقت بل احمقانه بود) دانسته اید؟

سخن آخر اینکه درست است که امان الله خان بخش جدائی ناپذیر و افتخار آمیز تاریخ کشور ما محسوب می شود ولی نباید اجازه داد که اشخاص مغرض و مریض همچو "لطیف پدram" با چوب مرموز و نژاد پرستانه، آن شخصیت تأریخی را بکوبد و باعث جریحه دار شدن دوستان آن شخصیت گردد و در ضمن به آن عده اشخاص که پیوند فکری عمیق با مسکو داشتند و در اوایل انقلاب شکست ناپذیر! [[ثور]] امان الله خان را از زاویه دیگر یعنی زاویه تأمین و حفظ منافع مسکو، می نگرستند و تحسین و تائید می کردند، اعتناء نمود. امان الله خان یک شخص ملی بود و باید از روی انگیزه کاملاً ملی توأم با انصاف (که هم تحسینش باید منصفانه و غیر مغرضانه باشد و هم نقدش منصفانه و غیر مغرضانه باشد) به آن نگاه نمود نه از روی انگیزه ها و نیات غیر ملی و ضد ملی. بهرحال آنچه که مهم می باشد اینست که شخصیت های خوب تأریخی در موزیم و صفحات کتاب تأریخی و آرامگاه ها زینت بخش و ثمر بخش! می باشند نه در محیط ایجاد بدنه زنده حکومت داری صالح که مردم خواهانش می باشند.

ختم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Hazrat_G/hazrat_g_maksey_bar_bahs_hay_daagh_taarikhi.pdf